

ثالث در صحنه توقیف

دکتر عبدالله شمس

مقدمه

محکوم علیه، چنانچه با هر انگیزه‌ای مایل به اجرای اختیاری حکم باشد، باید پس از ابلاغ اجرائیه، در موعدی که برای حکم مقرر است، در صورتی که تا آن زمان حکم را اجرا ننموده باشد، نسبت به اجرای مفاد آن اقدام و یا ترتیب اجرای آن را، برابر مقررات، بدهد (مواد ۳۴ و ۴۹ قانون که در اینجا و از این پس، جز در موارد مصرح، قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ مورد نظر است). اما در صورتی که محکوم علیه به دلخواه خود حکم دادگاه را اجرا ننماید، به ترتیب مقرر در قانون، اقدام به اجرای اجباری حکم می‌گردد. (ماده ۴۱) اجرای اجباری حکم، با لحاظ مفاد اجرائیه آن، ممکن است مستلزم بازداشت اموال محکوم علیه، در جریان و در جهت آن نباشد، اما در مواردی نیز بازداشت اموال لازمه اجرای حکم است. بازداشت اموال نه تنها در مواردی که محکوم به وجه نقد و یا از اموال مثلی است مطرح می‌شود بلکه در سایر موارد نیز، چنانچه اجرای حکم مستلزم اخذ وجهی از محکوم علیه باشد و از پرداخت آن استکاف نماید دادورز، به منظور دستیابی به آن، علی‌الاصول راهی جز بازداشت اموال محکوم علیه ندارد. از این جمله می‌توان به حکمی اشاره نمود که محکوم به آن انجام عمل معینی است و محکوم علیه از انجام آن خودداری می‌نماید و انجام آن توسط شخص دیگری ممکن است؛ در این صورت محکوم له می‌تواند تحت نظر دادورز عمل محکوم به را وسیله دیگری انجام دهد و هزینه آن را وصول و یا حتی بدون انجام عمل هزینه را به وسیله

داد ورز از محکوم علیه اخذ نماید. وصول هزینه مذکور از محکوم علیه به همان ترتیبی است که برای وصول محکوم به نقدی مقرر است (ماده ۴۷).

بنابراین داد ورز، در جریان اجرای حکم و به منظور آن، ممکن است ناچار به بازداشت اموال اعم از منقول و غیر منقول و وجه نقد و یا اخذ مال منقول از متصرف و تحویل آن به محکوم له گردد (ماده ۴۲). اموال مورد بازداشت، همانطور که گفته شد، ممکن است غیر منقول و یا منقول محسوب شود. نظر به این که موضوع بحث ما ادعای حق اشخاص ثالثی است که در «صحنه توقیف» اموال و در زمان آن حضور دارند و با توجه به نحوه بازداشت اموال غیر منقول (ماده ۹۹) که حضور شخص ثالث، به نحوی که در اینجا مورد نظر است، در «محل توقیف» را منتفی می نماید، مدعیان ثالثی را مورد بحث قرار می دهیم که در محل بازداشت اموال منقول و در زمان آن با داد ورز و علی الاصول با محکوم له مواجه می گردند. در همین جا ذکر این نکته ضروری است که اگرچه مال «چیزی است که ارزش اقتصادی داشته و قابل تقویم به پول باشد»^۱ و بنابراین اطلاق آن، حداقل به مفهوم اخص کلمه، به پول ممتنع به نظر برسد اما احکام مورد بررسی ما در این سطور،^۲ شامل اموال منقول و وجوه نقد می گردد.

حضور مدعی ثالث در صحنه توقیف اموال منقول در دو فرض مختلف متصور است: اول موردی است که داد ورز با راهنمایی محکوم له توقیف اموال منقولی را مورد نظر دارد و در زمان معرفی در تصرف شخص ثالث است؛^۳ دوم زمانی است که داد ورز قصد بازداشت اموال منقولی دارد که اگرچه در تصرف مدعی ثالث نیست اما در زمان بازداشت حاضر و نسبت به آنها ادعای حق می نماید. این دو مورد جداگانه و به ترتیب در دو بخش متوالی مورد مطالعه قرار می گیرد.

۱. جعفری لنگرودی، دکتر جعفر؛ تریبولژی حقوق.

۲. «هرگاه مالی که نزد شخص ثالث توقیف شده عین معین یا وجه نقد ... باشد» (ماده قانون) ۸۹.

۳. البته محکوم له جهت توقیف اموال و وجوه محکوم علیه نزد شخص ثالث می تواند، با توجه به مواد ۸۷ به بعد قانون، بدون هدایت مأمور اجرا به محل اموال، درخواست نماید که مراتب بازداشت به موجب اخطار مربوطه به شخص ثالث اعلام گردد.

بخش اول مال تحت تصرف شخص ثالث باشد

مالی که مأمور اجرا، با هدایت محکوم له، قصد بازداشت آن را دارد ممکن است در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد. در همین صورت این امکان وجود دارد که خواسته خواهان مالی با مشخصات معین بوده که دادگاه صادر کننده حکم مورد اجرا استحقاق محکوم له را، علی الاصول با احراز مالکیت وی، تشخیص و محکوم علیه را به رد عین آن محکوم نموده است. بنابراین در اجرای حکم، وظیفه اجراء گرفتن عین محکوم به، همان مال، و تحویل آن به محکوم له است. اما در موارد دیگر مالی که در جهت بازداشت آن اقدام می شود عیناً مورد حکم دادگاه قرار نگرفته بلکه هدف از بازداشت فروش آن و اجرای حکم دادگاه از محل وجوه حاصله است. نظر به این که احکام دو مورد مزبور با هم متفاوت است هر یک در فصل جداگانه به ترتیب مورد بررسی قرار می گیرد.

فصل اول مال تحت تصرف ثالث عین محکوم به باشد

در مواردی که محکوم به عین معین است معمولاً، در زمان بازداشت و یا گرفتن و تحویل آن به محکوم علیه، متصرف شخصی جز محکوم علیه نیست.^۴ در این صورت، چنانچه تسلیم آن به محکوم له ممکن باشد براساس ماده ۴۲ قانون، مأمور اجرا عین آن را گرفته و به محکوم له می دهد. البته اگر عین محکوم به تلف

۴. قانونگذار، در مواردی که محکوم به عین معین است، گرفتن و دادن آن را به محکوم له پیش بینی نموده و کلمه بازداشت یا توقیف را استعمال نموده است (ماده ۴۲ قانون)؛ البته در مواردی که وکیل محکوم له در صحنه اقدامات اجرایی حاضر و با معرفی محکوم به، به علت عدم تصریح اخذ محکوم به در وکالتنامه، تحویل آن به او منتع است می توان پذیرفت که عین محکوم به منقول بازداشت تا سپس به محکوم له تحویل گردد.

شده یا به آن دسترسی نباشد، براساس ماده ۴۶ قانون، قیمت آن با تراضی طرفین و، در صورت عدم تراضی، به وسیله دادگاه تعیین و مانند محکوم به نقدی، طبق مقررات قانون از محکوم علیه وصول می شود. چنانچه تقویم عین محکوم به تلف شده یا غیر قابل دسترسی ممکن نباشد محکوم له می تواند دعوی خسارت اقامه نماید.

اما در مواردی نیز ممکن است عین محکوم به در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد. در اینجا سؤالی که مطرح می شود این است که آیا باید براساس ماده ۳۵ قانون مدنی اماره تصرف را مورد استناد قرار داده و از اجرای حکم خودداری نمود و یا با توجه به استحقاق محکوم له که در حکم دادگاه احراز گردیده، اماره تصرف را قابل مقاومت در برابر حکم دادگاه ندانسته و متصرف را بی حق تلقی و عین را از تصرف او خارج و به محکوم له تحویل نمود. برای پاسخ به این سؤال بهتر است وظیفه مأمور اجرا در برابر چنین وضعیتی جدای از تکلیف نهایی امر مورد بررسی قرار گیرد. این دو موضوع در دو مبحث آتی به ترتیب مورد مطالعه قرار می گیرد.

مبحث اول

وظیفه مأمور اجرا

در زمان اقدامات اجرایی نسبت به عین محکوم به که در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد مأمور اجرا با دو وضعیت متفاوت ممکن است مواجه گردد. در حقیقت شخص ثالث، در برابر اقدام مأمور اجرا نسبت به مالی که در تصرف اوست، ممکن است واکنشی نشان نداده و مأمور اجرا را در بازداشت یا گرفتن مال و تحویل آن به محکوم له آزاد گذارد. در مواردی نیز، با ادعای حق نسبت به آن، از مأمور اجرا درخواست می نماید که از بازداشت آن صرفنظر نماید. این دو مورد جداگانه در دو گفتار آتی مورد بررسی قرار می گیرد.

گفتار اول

عدم واکنش ثالث

چنانچه ثالث که متصرف عین محکوم به است، در مقابل بازداشت یا گرفتن آن واکنشی نشان نداده و مأمور اجرا را در اقدام آزاد گذارد، با توجه به این که استحقاق محکوم له در حکم احراز و محکوم علیه به رد آن محکوم گردیده، و متصرف نیز، که در هر حال اماره ید به نفع اوست، در برابر اخذ و تحویل آن به دیگری سکوت می نماید، مأمور اجرا در این جهت اقدام و مال مورد نظر را بازداشت یا اخذ می نماید. البته سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا اخذ مال از متصرف و سکوت وی و تحویل آن به محکوم له راه هرگونه ادعای حقی نسبت به مال، که تا تاریخ بازداشت متحقق شده باشد، را برای همیشه بر ثالث مسدود می نماید؟ به نظر ما، با توجه به ماده ۵۸۲ به بعد قانون آ. د. م. و مستبذ از ماده ۴۴ قانون و اصول حقوقی، شخص ثالث، با محروم شدن از اماره ید، که دیگر به نفع وی وجود ندارد، می تواند از طریق اعتراض شخص ثالث نسبت به حکمی که بین محکوم له و محکوم علیه در خصوص عین مورد نظر صادر گردیده، در جهت فسخ آن اقدام نماید. در صورت توفیق در این خصوص، و فسخ و بلا اثر شدن حکم به موجب رأی نهایی براساس ماده ۳۹ قانون، عین مال، به دستور دادگاه اجرا کننده حکم، به وی مسترد می گردد. بنابراین، به نظر ما، سکوت شخص ثالث متصرف عین محکوم به در برابر اقدامات اجرا حق وی در طرح دعوی اعتراض ثالث به حکم، که اصلی است، را ساقط نمی نماید. در حقیقت سقوط چنین حقی، به علت سکوت ثالث در برابر اجرای حکم مورد اعتراض، در مواد مربوطه قانونی تصریح نگردیده ضمن این که اجرای آن، حتی در این شرایط و به همان دلیل، نیز محدود به مهلت معینی نمی باشد.

با توجه به مفهوم ماده ۴۴ قانون، به نظر می رسد، حتی چنانچه شخص ثالث متصرف نسبت به مالی که مأمور اجرا قصد بازداشت یا گرفتن آن را دارد ادعای حقی نماید، اما دلیلی بر آن ارائه ندهد، مأمور اجرا، به همان ترتیب که در صورت

سکوت متصرف گفته شد، اقدام می نماید. به عبارت دیگر ادعای حق بی دلیل را غیر قابل اعتنا دانسته و نسبت به بازداشت یا گرفتن مال از متصرف ثالث اقدام می کند. اگرچه این معنی به روشنی از ماده ۴۴ قانون استنباط می شود اما به نظر می رسد مأمور اجرا در برابر ادعای ثالث، حتی اگر دلیلی ارائه نگردد می بایست از بازداشت مال خودداری و به ترتیبی که در گفتار دوم خواهیم دید عمل نماید. در حقیقت اماره تصرف به هر حال بهترین دلیل متصرف بوده و ماده ۴۴ قانون نیز، به کیفیتی، قابل استناد بودن آن را در برابر مأمور اجرا، با وجود حکم مورد اجرا، منافی ندانسته است.

گفتار دوم

ادعای حق ثالث

در زمان مراجعه مأمور اجرا به منظور بازداشت یا گرفتن عین محکوم به، که در تصرف ثالث است، و تحویل آن به محکوم له، ممکن است شخص ثالث نسبت به آن ادعای حقی نماید. اگرچه قانونگذار در ماده ۴۴، علی الظاهر، بین موردی که ثالث دلایلی بر ادعای خود ارائه می دهد با ادعای بی دلیل تفاوت قائل شده است اما، همانطور که گفته شد، نمی بایست تفاوتی بین دو مورد قائل شده و با توجه به اماره تصرف، باید برابر ماده ۴۴ اقدام گردد.

نکته مهمی که قانونگذار در ماده مزبور به آن تصریح نموده این است که علی الاصول اقدامات اجرایی نسبت به عین محکوم به حتی اگر در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد منعی ندارد. بنابراین مأمور اجرا عین محکوم به را در هر محلی که یافت شود و در تصرف هر شخصی باشد، با رعایت مقررات، گرفته و به محکوم له تحویل می دهد. اما نظر به این که حکم بین محکوم علیه و محکوم له صادر گردیده، قاعده نسبیت احکام و بنابراین عدم تسری اصولی آن به اشخاص ثالث و این امر که در هر حال عین محکوم به در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه است که همواره می تواند به حکم اعتراض نماید، قانونگذار، در ماده ۴۴، به حق،

تصریح نموده که چنانچه متصرف نسبت به عین محکوم به ادعای حقی نماید و دلایلی نیز ارائه نماید. مأمور اجرا مکلف است از ادامه اقدامات اجرایی خودداری نماید.

البته مقررات این ماده در خصوص مورد استثنایی بر اصل مهم مذکور در ماده ۲۴ قانون است. در حقیقت به موجب این ماده «دادورز (مأمور اجرا) بعد از شروع به اجرا نمی تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف یا قطع نماید یا به تأخیر اندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد یا ابراز رسید محکوم له دائر به وصول محکوم به یا رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تأخیر اجرا». بنابراین براساس ماده ۴۴، برخلاف اصل مذکور، مأمور اجرا مکلف است در صورت ادعای حق متصرف ثالث نسبت به عین محکوم به و ارائه دلیل از جانب او اقدامات اجرایی را متوقف نماید.

در عین حال توقیف اقدامات اجرایی محدود به مدت و ادامه آن مشروط به شرایطی است. در حقیقت مأمور اجرا یک هفته به ثالث مهلت می دهد تا به دادگاه صلاحیت دار مراجعه نماید و ثالث باید ظرف پانزده روز از تاریخ انقضا یک هفته قرار تأخیر اجرای حکم را به قسمت اجرا ارائه دهد و در غیر این صورت عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت. مدعی ثالث، بنابراین، دو اقدام را در دو فرجه قانونی باید معمول دارد: اول این که ظرف یک هفته از تاریخ مراجعه مأمور اجرا جهت بازداشت عین محکوم به می بایست در دادگاه صلاحیت دار اقدام نماید؛ دوم این که ظرف پانزده روز از تاریخ انقضا یک هفته قرار تأخیر اجرا را تحصیل و به قسمت اجرا ارائه نماید و در صورتی که هریک از دو اقدام را، هریک در فرجه قانونی مربوطه، معمول ننماید عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت. البته می توان شخص ثالث را از ارائه گواهی مراجعه به دادگاه صلاحیت دار، در پایان مهلت یک هفته، معاف دانست اما در مقابل می توان نظر داد که، در صورت اثبات عدم اقدام وی در این مهلت، ادامه عملیات اجرایی بلامانع است. اما حتی چنانچه ثالث موفق به

تحصیل قرار تأخیر گردد توقیف عملیات نسبت به عین محکوم به باید انتهایی داشته باشد. مبحث دوم اختصاص به این موضوع دارد.

مبحث دوم تعیین تکلیف نهایی

همانطور که گفته شد، چنانچه شخص ثالث نسبت به عین محکوم به که در تصرف اوست ادعای حقی نسبت به عین یا منافع نماید و دلایلی هم ارائه نماید مأمور اجرا یک هفته به او مهلت می دهد تا به دادگاه صلاحیت دار، به منظور تحصیل قرار تأخیر اجرای حکم، مراجعه نماید.

قانونگذار در ماده ۴۴ قانون، نه تنها دادگاه صلاحیت دار را مشخص ننموده بلکه نوع اقدامی که متصرف باید انجام دهد را نیز مورد اشاره قرار نداده است. بنابراین دادگاهی که متصرف باید به آن مراجعه نماید و نیز اقدامی که در آن دادگاه می بایست معمول گردد دو موضوعی است که مورد بررسی قرار خواهد گرفت. البته تعیین دادگاه صلاحیت دار در صورتی میسر است که نوع اقدام متصرف قبلاً مشخص شده باشد. بنابراین نوع اقدام و دادگاه صالح در دو گفتار پیاپی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. اما باید تصمیم دادگاه صالح و آثار آن نیز بررسی گردد. گفتار سوم به این موضوع اختصاص خواهد یافت.

گفتار اول

نوع اقدام متصرف

اقداماتی که در پی آنها دادگاه دادرسی به معنای اخص کلمه انجام و صدور رأی می نماید را می توان به دو دسته تقسیم نمود. دسته اول اقامه دعوی در مرحله بدوی و درخواست رسیدگی و صدور حکم است که، براساس ماده ۷۰ قانون آ. د. م.، مستلزم تقدیم دادخواست با شرایط مقرر و دادخواهی می باشد. دسته دوم

شکایت از رأی و درخواست فسخ آن و صدور رأی جدید می باشد. باز نمودن طریقی که منتهی به دادگاه و ایجاد تکلیف رسیدگی و تشخیص بی حق از ذی حق و فصل خصومت با صدور حکم شود با هر یک از دو نوع اقدام مارالذکر میسور است. نظر به این که هدف متصرف از مراجعه به دادگاه صلاحیت دار در وهله اول تحصیل قرار تأخیر اجرای حکم است بنا بر این اقدام متصرف به نوعی باید باشد که چنین نتیجه ای را، قانوناً، بتواند در بر داشته باشد. در بادی امر شاید به نظر برسد که شخص ثالث، براساس ماده ۱۴۶ به بعد قانون، تحت عنوان اعتراض شخص ثالث، باید به دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می شود مراجعه و با توجه به مقررات ماده مزبور و مواد بعدی اقدام نماید. اما چنانچه مقررات مواد مربوطه مورد مذاقه بیشتری قرار گیرد ممتنع بودن اقدام از این طریق به وضوح احراز می گردد. در حقیقت مراجعه ثالث متصرف به دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می شود، با استناد به مواد ۱۴۶ به بعد قانون، چنانچه دادگاه دلایل شکایت را قوی یافت، می تواند به صدور قرار «توقیف عملیات اجرایی»، تا تعیین تکلیف نهایی، منتهی گردد. در حالی که قرار مورد تصریح در ماده ۴۴ که می بایست ظرف پانزده روز به قسمت اجرا ارائه گردد، قرار «تأخیر اجرای حکم» است که با آن کاملاً متفاوت است. از طرف دیگر تبصره ماده ۱۴۷ محکوم له را، صراحتاً و بدون هیچگونه قید و شرطی از جمله رضایت محکوم علیه، مجاز می دارد که مال دیگری از اموال محکوم علیه را به جای مال مورد اعتراض و ادعای ثالث بازداشت نماید. در حالی که براساس ماده ۴۴ قانون، در مواردی که محکوم به عین معین است باید عین آن اخذ و به محکوم له تسلیم گردد. با توجه به دو مورد مذکور، و موارد دیگری که ذکر آنها ضروری به نظر نمی رسد، عدم امکان اقدام ثالث از طریق اعتراض شخص ثالث موضوع مواد ۱۴۶ به بعد قانون، که به «اعتراض ثالث اجرایی» معروف است، مسلم می گردد.

اقدام دیگری که ممکن است به نظر برسد اقامه دعوی بدوی و تحصیل قرار تأخیر اجرای حکم، با تمسک به مواد ۷۷۰ به بعد قانون آ. د. م. است. عدم امکان

چنین اقدامی نیز به وضوح قابل تشخیص است. در حقیقت صدور قرار تأخیر اجرای حکمی که زیر نظر دادگاهی در حال اجرا است توسط دادگاه دیگری جز دادگاه بالاتر، با توجه به مقررات فعلی، ممتنع است. دادگاه بالاتر که نمی تواند مرجع اقامه دعوی بدوی باشد و دادگاه صادر کننده حکم نیز اگرچه در مواردی می تواند قرار توقیف عملیات اجرایی را صادر نماید اما این موارد منصوص بوده و در هر حال قرار توقیف عملیات اجرایی است و نه قرار تأخیر اجرای حکم که نمی تواند به عنوان اقدامی احتیاطی در جنب رسیدگی به دعوای بدوی معمول گردد.

بناء علی هذا، با توجه به این که تحصیل قرار تأخیر اجرای حکم، از طریق اعتراض ثالث (اجرایی)، موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی، و از طریق طرح دعوی در مرحله بدوی میسر نمی باشد توجه را باید به طرق شکایت از احکام معطوف نمود.

از میان طرق شکایت از احکام نیز واخواهی، که مختص احکام غیابی و محکوم علیه غایب و بنابراین در خصوص مورد باب آن مسدود است. تجدید نظر ماهوی و شکلی و قانونی نیز منحصراً مختص اصحاب دعوی بدوی یعنی محکوم علیه یا قائم مقام وی است و قائم مقامی در اینجا، به علت منافات آن با ادعای ثالث متصرف، صدق نمی نماید. اعاده دادرسی نیز مختص اصحاب دعوی بدوی است.

بنابراین، تنها طریقی که ثالث باید و می تواند باز نموده که منتهی به دادگاه و ایجاد تکلیف رسیدگی و تشخیص بی حق از ذی حق و فصل خصومت با صدور حکم شود اعتراض شخص ثالث موضوع مواد ۵۸۲ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی است. در حقیقت به موجب ماده ۵۸۲ این قانون «اگر در خصوص دعوایی حکم یا قراری صادر شود که به حقوق شخص ثالث خلل وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در مرحله دادرسی که منتهی به حکم یا قرار شده است به عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته می تواند بر آن حکم یا قرار اعتراض نماید». در زمان اجرای حکم عین معینی که استحقاق محکوم له در داشتن آن در حکم احراز و اعلام گردیده

در تصرف ثالثی یافت می شود که وجود حقی نسبت به آن را ادعا می نماید. بنابراین، ثالث حکم مورد اجرا را مُخل حق مورد ادعا می داند و نظر به آثار حکم قطعی، علی رغم نسبیّت آن، هیچ راهی جز اقدام در جهت فسخ آن، براساس همین نسبیّت، برای ثالث متصور نیست و این اقدام جز از طریق اعتراض شخص ثالث موضوع مواد ۵۸۲ به بعد قانون آ. د. م. میسور نمی باشد.

گفتار دوم

دادگاه صلاحیت دار

اعتراض شخص ثالث، براساس ماده ۵۸۴ قانون آ. د. م. بر دو قسم یعنی اعتراض اصلی و اعتراض طاری است. اعتراض اصلی اعتراضی است که ابتدائاً از طرف شخص ثالث مطرح می شود. اعتراض طاری وقتی است که حکم یا قرار که سابقاً از دادگاهی صادر گردیده به عنوان دلیل در اثنای دادرسی دیگری علیه شخص ثالث مورد استناد قرار گرفته است. مرجع طرح اعتراض ثالث طاری در هر حال دادگاهی است که رأی مورد اعتراض در آن به عنوان دلیل مورد استناد قرار گرفته و نیازی به دادخواست ندارد. همین دادگاه نیز، علی الاصول، به اعتراض رسیدگی نموده و پس از روشن شدن نتیجه اعتراض، دادرسی نسبت به دعوی اصلی را، با توجه به نتیجه اعتراض به دلیل مزبور، ادامه داده و اتخاذ تصمیم می نماید. البته اگر درجه این دادگاه پایین تر از دادگاهی باشد که رأی مورد اعتراض را صادر نموده، حق رسیدگی به اعتراض طاری نداشته و معترض باید به دادگاه صادر کننده رأی مورد اعتراض دادخواست اعتراض اصلی تقدیم نماید. بنابراین به روشنی مشخص می گردد که اعتراض طاری منصرف از موضوع است و شخص ثالثی که متصرف عین محکوم بهی است که در شرف بازداشت است باید به اعتراض ثالث اصلی متمسک گردد.

اعتراض ثالث اصلی، به موجب ماده ۵۸۵ قانون آ. د. م.، باید به موجب دادخواست بوده و با رعایت کلیه شرایط مربوط به دادخواست شکایت از رأی، به

دادگاهی تقدیم شود که رأی مورد اعتراض را صادر نموده است خواه رأی مورد اعتراض از دادگاه نخستین و یا پژوهشی صادر شده باشد بنابراین متصرف عین محکوم به مکلف است ظرف یک هفته از تاریخ اقدامات اجرایی عملاً متوقف شده به دادگاه صادر کننده حکم مورد اجرا، اعم از بدوی یا پژوهشی مراجعه و نسبت به تقدیم دادخواست اعتراض شخص ثالث اقدام نماید. در تعیین مرجع صالح، چنانچه رأی مورد اعتراض در دیوان عالی کشور ابرام شده باشد، با توجه به درهم ریختگی اصول توسط قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳ و مخصوصاً ماده ۱۹ و ۲۱ آن، سه نظر می توان ارائه نمود. اول این که دادگاه عمومی صادر کننده رأی بدوی را صالح بدانیم. این نظر با اصل مهم عدم صلاحیت دادگاه تالی در رسیدگی به رأی دادگاه عالی در تعارض و مردود است. دوم این که دیوان عالی کشور را صالح قرار دهیم. این نظر با شأن این مرجع عالی که رسیدگی قانونی و شکلی و نه ماهوی است معارض و مردود است. سوم این که مرجع تقدیم دادخواست را دیوان دانسته که با صدور قرار پرونده را به دادگاه عمومی صادر کننده رأی ارجاع نماید؛ با ارجاع پرونده از طرف دیوان، که عالی ترین مرجع حل اختلاف در صلاحیت نیز می باشد، دادگاه عمومی مانعی برای رسیدگی، از حیث مزبور، نخواهد داشت. این نظر فاقد نص قانونی در امور مدنی است اما دارای ملاک می باشد (امور کیفری) و در هر حال به اندازه دو نظر دیگر قابل ایراد نیست.

گفتار سوم

تصمیم دادگاه

شخص ثالثی که به رأی اعتراض اصلی می نماید معمولاً دو هدف مختلف را تعقیب می نماید.

اول: تأخیر اجرای حکم البته در صورتی که تا زمان اعتراض اجرا نشده باشد؛

دوم: الغاء آن قسمت رأی که به حقوق وی خلل وارد می آورد.

شخص ثالثی که متصرف عین محکوم به در شرف بازداشت است، ظرف یک هفته، باید به دادگاه صادر کننده حکم مورد اجرا، مراجعه و نسبت به تقدیم دادخواست اعتراض ثالث اقدام نماید. تقدیم دادخواست، به نظر می‌رسد، باید در زمان و به صورتی باشد که امکان تحصیل قرار تأخیر اجرای حکم، ظرف پانزده روز از تاریخ انقضاء یک هفته، میسر باشد. بنابراین، تقدیم دادخواست ناقص و انتظار ابلاغ اخطار رفع نقص و ... مخصوصاً با توجه به وضعیت فعلی، کار را دشوار خواهد نمود. البته مدت مربوط به مسافت احتمالی بین دادگاه صالح و اقامتگاه معترض در اینجا، به نظر ما، براساس ماده ۶۱۵ قانون آ. د. م.، با توجه به ملاک ماده ۷۸۰، باید لحاظ گردد.

اعتراض ثالث از شکایاتی است که فاقد اثر تعلیقی است. به عبارت دیگر اعتراض ثالث اجرای حکم را متوقف نمی‌نماید. اما، براساس ماده ۵۸۹ قانون آ. د. م.، اگر ثابت شود که در اجرای حکم معترض علیه خطر یا ضرری واقع خواهد شد که جبران آن در آتیۀ ممکن نخواهد بود دادگاهی که دعوی اعتراض در آن اقامه شده، بعد از تحصیل تأمین از معترض، به ترتیبی که در تأمین خواسته مقرر است، قراری در تأخیر اجرای حکم مورد اعتراض را به مدت معینی می‌دهد.

بنابراین، شخص ثالثی که متصرف عین محکوم به در شرف بازداشت است نه تنها ظرف یک هفته باید به دادگاه صادر کننده حکم دادخواست اعتراض ثالث اصلی تقدیم نماید بلکه باید موفق گردد ظرف پانزده روز از تاریخ انقضاء یک هفته نیز قرار تأخیر اجرای حکم را، که جز با دادن تأمین امکان پذیر نیست، تحصیل و آن را، در همین مدت، به قسمت اجرای احکام دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود، که ممکن است دادگاهی غیر از دادگاه صادر کننده حکم و قرار تأخیر اجرا باشد، تقدیم نماید. مدت مربوط به مسافت احتمالی بین دادگاه صالح و دادگاه اجرا کننده حکم نیز، به نظر ما، باید براساس ماده ۶۱۵ قانون آ. د. م.، با توجه به ملاک ماده ۷۸۰ قانون آ. د. م.، مورد لحاظ قرار گیرد.

بدیهی است قرار تأخیر اجرای حکم، حتی اگر متصرف موفق به تحصیل آن

گردد، تکلیف ادعای حق ثالث را برای همیشه مشخص نمی‌نماید؛ بلکه دادگاه صلاحیت‌دار به دعوی اعتراض ثالث، به ترتیبی که برای دادرسی نخستین است (ماده ۵۸۵ قانون آ. د. م.)، رسیدگی نموده و نسبت به صدور حکم اقدام می‌نماید. در صورت نهایبی بودن یا شدن حکم صادره تکلیف ادعا و بنابراین اخذ مال از ثالث و تحویل آن به محکوم له مشخص می‌گردد. چنانچه به موجب حکم صادره دعوی اعتراض شخص ثالث محکوم به رد و بنابراین حکم مورد اجرا مصون از فسخ گردید قرار تأخیر ملغی و عین محکوم به از ثالث اخذ و به محکوم له تحویل می‌گردد. اما چنانچه آن قسمت از حکم که به حق شخص ثالث خلل وارد می‌آورد الغا گردید براساس آن قسمت اجرا نیز اقدام می‌نماید.

فصل دوم

مال تحت تصرف ثالث عین محکوم به نباشد

در صورتی که محکوم به عین معین نباشد، محکوم له می‌تواند اموال محکوم علیه را به قسمت اجرا معرفی نماید تا نسبت به بازداشت آنها، برای تأمین محکوم به، اقدام گردد. (تبصره یک ماده ۳۴ قانون). این اقدام در تمام مواردی که اجرای حکم مستلزم اخذ وجه از محکوم علیه باشد معمول می‌گردد، اعم از این که محکوم به وجه نقد باشد، مثلی باشد و یا در اجرای سایر مواد از جمله مواد ۴۶، ۴۷ یا تبصره آن اخذ وجهی از محکوم علیه و ایصال آن به محکوم له به منظور اجرای حکم لازم گردد.

محکوم علیه، چنانچه در موعدی که برای حکم مقرر است مدلول حکم را طوعاً اجرا ننماید، محکوم له می‌تواند درخواست کند که از اموال محکوم علیه، معادل محکوم به، بازداشت شود و مأمور اجرا باید بدون تأخیر نسبت به بازداشت اموال محکوم علیه، با معرفی محکوم له و با انتخاب وی، معادل محکوم به و هزینه‌های اجرایی، اقدام نماید (مواد ۴۹، ۵۰ و ۵۱ قانون).

منابراین، محکوم له در انتخاب مالی که باید بازداشت شود علی الاصول آزاد است و البته محل نگهداری اموال منقول معرفی شده نیز نمی تواند مأمور اجرا را از بازداشت آنها منصرف نماید خواه اموال معرفی شده در تصرف شخص ثالث، پادگان های نظامی (مستبط از ماده ۱۴)، و یا غیر آن باشد.

در خصوص اموال منقولی که در تصرف شخص ثالث بوده و عیناً مورد حکم دادگاه قرار نگرفته است قانونگذار در ماده ۶۱ قانون به صراحت، تکلیف را مشخص نموده است. به موجب این ماده «مال منقولی که در تصرف کسی غیر از محکوم علیه است و متصرف نسبت به آن ادعای مالکیت کند و یا آن را متعلق به دیگری معرفی نماید به عنوان مال محکوم علیه بازداشت نخواهد شد...».

بنابراین، چنانچه در زمان بازداشت شخص ثالثی، که متصرف مال منقولی است که محکوم له آن را به عنوان مال محکوم علیه معرفی می نماید، مال مورد درخواست بازداشت را متعلق به خود یا دیگری، غیر از محکوم علیه، معرفی نماید مأمور اجرا نمی تواند آن را به عنوان مال محکوم علیه بازداشت نماید. البته چنانچه خلاف ادعای متصرف ثابت شود مسؤول جبران خسارت محکوم له خواهد بود. اما چنانچه شخص ثالثی که متصرف مال است، در برابر معرفی آن از جانب محکوم له به عنوان مال محکوم علیه و شروع بازداشت آن از طرف مأمور اجرا حتی سکوت نماید، با توجه به مفهوم این ماده، مأمور اجرا مکلف است، بدون تأخیر، نسبت به بازداشت آن اقدام نماید.

البته باید توجه داشت که در خصوص اموال منقول موجود محل سکونت زوجین مأمور اجرا باید، براساس ماده ۶۳ قانون اجرای احکام، علی رغم تصرف مشترک زوجین نسبت به آنها، آنچه معمولاً و عادتاً مورد استفاده اختصاصی زن باشد متعلق به زوجه و آنچه مورد استفاده اختصاصی مرد باشد متعلق به زوج و بقیه را از نظر مقررات این قانون مشترک بین آنان محسوب نموده و بر این اساس اقدامات اجرایی را معمول دارد. بدیهی است خلاف هر یک از سه اصل منصوص در این ماده در دادگاه قابل اثبات است.

بخش دوم مال تحت تصرف محکوم علیه باشد

مأمور اجرا، معمولاً، در صورتی، با هدایت محکوم له، در جهت بازداشت مال اقدام می نماید که مال معرفی شده در تصرف محکوم علیه باشد. در این صورت، علی الاصول، مأمور اجرا، بی اعتنا به اظهارات و ادعاها و حتی دلایل محکوم علیه، که کوشش در عدم تعلق اموال به وی دارد، باید نسبت به بازداشت اموال معرفی شده ای که در تصرف اوست، با رعایت مقررات، اقدام نماید. در حقیقت، با توجه به مفهوم ماده ۶۲ قانون، اموالی که در محل سکونت یا کار محکوم علیه، یعنی در تصرف اوست، بی آن که نیاز به ارائه دلیل دیگری از جانب محکوم له باشد، به عنوان مال محکوم علیه، قابل بازداشت می باشد. تصرف محکوم علیه در مالی که از جانب محکوم له به عنوان مال وی معرفی می شود بهترین دلیل تعلق مال به محکوم علیه است. در این خصوص بین موردی که مال معرفی شده عین محکوم به، یعنی همان مالی است که دادگاه در حکم مورد اجرا تعلق آن را به محکوم له احراز نموده، با موردی که مالی به منظور بازداشت و فروش و تأمین محکوم به از محل آن معرفی گردیده هیچ تفاوتی به نظر نمی رسد.

یادآوری می نماید که چنانچه مال معرفی شده در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد مقررات و احکام و اصولی که در بخش اول به آن پرداخته شد مجری خواهد بود. بنابراین، در این بخش منحصرأ به موردی پرداخته خواهد شد که مال معرفی شده در تصرف شخص محکوم علیه قرار دارد. اما در این خصوص نیز احتمال دارد که شخص ثالثی در صحنه توقیف حاضر بوده یا حاضر گردیده و نسبت به مالی که مأمور اجرا قصد بازداشت آن را دارد ادعای حقی نماید. در این مورد نیز به نظر می رسد بهترین طریق بررسی این است که مورد عین محکوم به در شرف بازداشت از سایر موارد تفکیک و هر یک جداگانه مطالعه گردد. در نتیجه در دو فصل پیاپی دو وضعیت اشاره شده بررسی می گردد.

فصل اول

مال در شرف بازداشت عین محکوم به باشد

مالی که مأمور اجرا با معرفی محکوم له قصد بازداشت آن را دارد و در تصرف محکوم علیه می باشد ممکن است عین محکوم به باشد. در این صورت مأمور اجرا، چنانچه تسلیم آن به محکوم له میسر باشد، عین آن را گرفته و به محکوم له تسلیم می نماید (ماده ۴۲). البته چنانچه تسلیم عین آن به محکوم له ممکن نباشد، از جمله به علت غیبت محکوم له، مال، با توجه به مبحث دوم از فصل دوم قانون و سایر مقررات، بازداشت و ترتیب تسلیم آن به محکوم له داده خواهد شد.

سؤالی که مطرح می شود و باید در اینجا به آن پاسخ داد این است که چنانچه در صحنه بازداشت عین محکوم بهی که در تصرف محکوم علیه است شخص ثالثی حاضر گردیده و نسبت به آن ادعای حقی نماید مأمور اجرا چه اقدامی باید معمول دارد. قبل از پاسخ به این سؤال باید یادآوری نمود که مأمور اجرا، در جهت اجرای چنین احکامی، باید مالی را بازداشت نماید که به موجب حکم مورد اجرا استحقاق محکوم له نسبت به آن احراز و اعلام گردیده است.

همانطور که در فصل اول از بخش اول گفته شد حتی اگر عین محکوم به در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد اقدامات اجرایی، علی الاصول، می بایست ادامه یافته و بنابراین عین محکوم به از ثالث متصرف اخذ و به محکوم له تحویل گردد. ثالث متصرف، اگرچه می تواند، با ادعای حق و ارائه دلیل، مانع اقدامات اجرایی گردد اما این امر مستلزم این است که ظرف یک هفته به دادگاه صلاحیت دار مراجعه و ظرف پانزده روز قرار تأخیر اجرای حکم را به قسمت اجرا تسلیم نماید.

بنا علی هذا، به نظر می‌رسد، مأمور اجرا، چنانچه در صحنه بازداشت عین محکوم بهی که در تصرف محکوم علیه است، با ادعای حق شخص ثالثی نسبت به محکوم به مواجه گردد در هیچ صورتی نمی‌تواند اقدامات اجرایی را، به صرف چنین ادعایی متوقف نماید حتی اگر، به نظر ما، چنین ادعایی مستند به سند رسمی یا حکم قطعی دادگاهی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف، و تمسک به ماده ۱۴۶ قانون، باشد. در حقیقت اعتبار و آثار احکام قطعی محاکم و در مانحن فیه اثر اجرایی آن، هرگونه تأثیر منفی سایر اسناد، حتی احکام قطعی دیگر محاکم را که اجرای آن مطرح نمی‌باشد، منتفی می‌نماید. به عبارت روشن‌تر حتی اگر مستند شخص ثالث حاضر در صحنه توقیف سند رسمی یا حکم دادگاهی باشد که مثبت تعلق عین محکوم به در شرف توقیف به او باشد، مأمور اجرا نمی‌تواند، به صرف ارائه چنین اسنادی اقدامات اجرایی را متوقف نماید. در حقیقت نظر به این که حکم مورد اجرا مبین و مثبت تعلق عین مال به محکوم له بوده و محکوم به نیز عیناً در تصرف محکوم علیه می‌باشد، به نظر ما، مأمور اجرا نمی‌تواند، با تمسک به ماده ۴۴ و یا ۱۴۶ قانون اجرای حکم را به تأخیر انداخته و یا عملیات اجرایی را متوقف نماید.

اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که چنانچه شخص ثالث حاضر در صحنه توقیف، فی الواقع، مدعی حقی، از جمله مالکیت، نسبت به عین محکوم به در تصرف محکوم علیه باشد به چه ترتیبی باید آن را احقاق نماید. در این خصوص، به نظر ما، شخص ثالث می‌تواند منحصرأ با استفاده از مواد ۵۸۲ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به طرح دعوی اعتراض ثالث نسبت به حکم مورد اجرا در جهت فسخ آن اقدام و عین مال را، در صورت فسخ حکم مزبور، با استناد به ماده ۳۹ قانون، قانوناً و عملاً از آن خود نماید. بنا علی هذا، ماده ۱۴۶ به بعد قانون و به طریق اولی ملاک آن از موضوع منصرف است.

فصل دوم

مال در شرف بازداشت عین محکوم به نباشد

همانطور که گفته شد محکوم له می تواند چنانچه محکوم به عین معین نباشد، اموال محکوم علیه را، معادل محکوم به، به مأمور اجرا، با انتخاب خود معرفی و درخواست بازداشت آنها را بنماید. اموال منقول معرفی شده ممکن است در تصرف شخص ثالث باشد و یا در زمان معرفی متصرفی در آن مشاهده نشود و یا در تصرف محکوم علیه باشد. در مورد اول با سکوت متصرف (ماده ۶۱) و در مورد دوم با ارائه دلائل و قرائن (منطوق ماده ۶۲) و در مورد سوم در هر حال قابل بازداشت است.

چنانچه در صحنه بازداشت ثالثی حضور نداشته و یا در صورت حضور ادعای حقی نسبت به مال معرفی شده ننماید اشکال دیگری، در این خصوص، متصور نبوده و اقدامات اجرایی نسبت به مال، که مربوط به توقیف آن باشد، پایان می پذیرد.

اما اشکالی که ممکن است حادث گردد حضور شخص ثالث در صحنه توقیف و ادعای حق نسبت به مال در شرف بازداشت است. قانونگذار این موضوع را در نظر داشته و در قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ تکلیف را با ابهامات اندکی پیش بینی نموده است. با تدقیق در مقررات مربوطه به نظر می رسد که جهت ایضاح موضوع باید موردی که تعیین تکلیف با مأمور اجرا است را با موردی که تکلیف با تصمیم دادگاه باید روشن شود متمایز و به طور جداگانه بررسی نمود. این دو مورد در دو مبحث بیایی مطالعه خواهد گردید. لیکن تکلیف مالکیت مال در شرف بازداشت یا حق ادعایی نسبت به آن نیز باید تعیین گردد. بنابراین در مبحث سوم به این موضوع پرداخته خواهد شد.

مبحث اول

مواردی که اتخاذ تصمیم با مأمور اجرا می باشد

قانونگذار در تمامی مقررات، علی الاصول در مواردی که امر جنبه تشخیص حق از باطل و بی حق از ذی حق دارد، براساس اصول مسلم حقوقی، دادگاه یا مرجع قضایی به مفهوم اخص کلمه را صالح تشخیص و اعلام نموده است. اما در عین حال، آنچه مربوط به اقدامات اجرایی و مخصوصاً بازداشت اموال می باشد، با توجه کامل و دقیق به مشکلات و مسائلی که در عمل حادث گردیده و مستلزم اتخاذ تصمیم سریع و در صحنه است، بناچار، اتخاذ تصمیم را در مواردی به عهده مقامی محول نموده که فاقد سمت قضایی، یعنی مأمور اجرا است.

موضوعی که در اینجا تحت بررسی می باشد این است که در چه مواردی مأمور اجرا می تواند در جریان بازداشت اموال محکوم علیه، چنانچه با ادعای حق شخص ثالثی که در صحنه بازداشت حاضر است مواجه گردد اتخاذ تصمیم نماید. در بادی امر به نظر می رسد که قانونگذار تکلیف این اشکال را، که البته مربوط به مالی است که در تصرف محکوم علیه بوده و عین محکوم به نمی باشد، مشخص ننموده است. اما، به نظر ما، با عنایت به ملاک ماده ۱۴۶ قانون، می توان گفت که این موضوع نیز از توجه قانونگذار به دور نمانده است. در حقیقت به موجب ماده ۱۴۶ قانون چنانچه «نسبت به مال منقول ... توقیف شده شخص ثالث اظهار حقی نماید، اگر ادعا مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف است، توقیف رفع می شود و در غیر این صورت عملیات اجرایی تعقیب می گردد و مدعی حق برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود می تواند به دادگاه شکایت کند».

بنابراین، قانونگذار در مواردی، اتخاذ تصمیم نسبت به ادعای ثالث در این خصوص را به مأمور اجرا محول نموده است. در حقیقت، چنانچه پس از بازداشت مال منقول یا ... شخص ثالثی، با استناد به حکم قطعی دادگاه و یا سند

رسمی که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف باشد، نسبت به مال بازداشت شده ادعای حقی نماید مأمور اجرا مکلف است نسبت به رفع توقیف اقدام نماید. بنابراین، به نظر ما، با توجه به ملاک این ماده، چنانچه در صحنه بازداشت نیز شخص ثالثی حاضر گردیده و نسبت به مال در شرف بازداشت، به استناد اسناد مارالذکر، ادعای حقی نماید مأمور اجرا مکلف است از بازداشت مال خودداری نماید، زیرا در صورت بازداشت نیز، مکلف است در چنین شرایطی آن را آزاد نماید و نباید عمل لغوی معمول گردد. البته، همانطور که گفته شد، این حق و تکلیف مأمور اجرا در صورتی است که مال در شرف بازداشت عین محکوم به نباشد که در این صورت مشمول مقرراتی است که در بخش اول این تحقیق ارائه گردید.

اما به نظر ما قسمت اول ماده ۱۴۶ و صلاحیت مأمور اجرا در این خصوص منحصر به حالتی است که مال منقول براساس ماده ۶۱ یا منطوق ماده ۶۲ بازداشت گردیده است. در حقیقت چنانچه مال در زمان بازداشت در تصرف محکوم علیه بوده و محکوم علیه با بازداشت آن مخالفت ننموده است صرف ارائه سند رسمی یا حکم ولو قطعی دادگاه که مثبت مالکیت مدعی ثالث در زمان تنظیم و صدور آنها می باشد، نمی تواند علی الاصول بر اماره ید، که به نفع محکوم علیه است، غلبه نماید، علی الخصوص که ابلاغ ادعای ثالث به محکوم علیه در این قسمت از ماده پیش بینی نگردیده است. بنابراین می توان نظر داد که چنانچه ادعای حق شخص ثالث نسبت به مال منقولی است که در تصرف محکوم علیه بازداشت گردیده و یا در شرف بازداشت است همواره، حتی اگر مستند به سند رسمی یا حکم قطعی دادگاه باشد، می بایست براساس قسمت دوم ماده ۱۴۶ و ماده ۱۴۷، توسط دادگاه و با ابلاغ آن به محکوم علیه و محکوم له مورد رسیدگی و اتخاذ تصمیم قرار گیرد مگر این که ادعای ثالث، مستند به اسناد مزبور، در صحنه بازداشت مطرح و محکوم علیه متصرف مال در شرف بازداشت، علی رغم وجود اماره ید، با ادعای ثالث معارضه ننماید.

مبحث دوم

مواردی که اتخاذ تصمیم با دادگاه است

همانطور که در مبحث اول گفته شد مأمور اجرا در صورتی می تواند، با توجه به ملاک ماده ۱۴۶ قانون، از بازداشت مال مورد ادعای شخص ثالث حاضر در صحنه توقیف خودداری نماید که اقدام به بازداشت براساس ماده ۶۱ و منطوق ماده ۶۲ و این ادعا مستند به حکم قطعی دادگاه و یا سند رسمی مقدم بر تاریخ توقیف باشد. اما سؤالی که مطرح می شود این است که در غیر این صورت، یعنی چنانچه تاریخ حکم یا سند مقارن با روز اقدامات اجرایی بوده و یا ادعا مستند به سایر اسناد و دلایل و حتی بدون دلیل باشد تکلیف مأمور اجرا در بازداشت مال معرفی شده چیست؟ جزء اخیر ماده ۱۴۶ به روشنی این موضوع را مشخص نموده است. در حقیقت مأمور اجرا مکلف است، صرف نظر از ادعای ثالث، اما با درج آن در صورت مجلس توقیف، نسبت به بازداشت مال اقدام و عملیات اجرایی را تعقیب نماید.

بنا علی هذا، شخص ثالثی که در صحنه بازداشت حاضر بوده و نسبت به مال در شرف بازداشت، که عین محکوم به نیست به استناد دلایلی غیر از حکم قطعی دادگاه و یا سند رسمی، یا با استناد به اینها اما با تاریخی غیرمقدم بر تاریخ بازداشت، ادعای حقیقی نماید نمی تواند از بازداشت مال جلوگیری کند و مأمور اجرا و سپس قسمت اجرا مکلفند اقدامات اجرایی را تعقیب نمایند و شخص ثالث می بایست، در این صورت، جهت جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود، به دادگاه شکایت نماید. دادگاه، در صورتی که دلایل شکایت را قوی یافت، براساس ماده ۱۴۷ قانون، قرار توقیف عملیات اجرایی را تا تعیین تکلیف نهایی صادر می کند.

همانطور که گفته شده به نظر ما، در صورتی که مال معرفی شده در تصرف محکوم علیه باشد و محکوم علیه در برابر بازداشت آن معارضه نماید، ثالث، جهت

احقاق حق، در این مورد نیز می‌بایست بر اساس قسمت اخیر ماده ۱۴۶ و ماده ۱۴۷ به دادگاه مراجعه نماید حتی اگر مستند ادعای او حکم مقطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ روز اقدامات اجرایی باشد.

مبحث سوم

تعیین تکلیف نهایی

چنانچه ادعای شخص ثالث مستند به اسناد مارالذکر با مشخصات مذکور نباشد و یا مال مورد ادعا در تصرف محکوم علیه بوده است، جهت جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود، باید به دادگاه شکایت نماید. دادگاه صالح، بر اساس ماده ۲۶ قانون، دادگاهی است که حکم توسط آن اجرا می‌شود. شکایت شخص ثالث، به استناد ماده ۱۴۷ قانون، در تمام مراحل، بدون رعایت تشریفات دادرسی مدنی و پرداخت هزینه دادرسی رسیدگی می‌شود. مفاد شکایت، بر اساس ماده مرقوم، به طرفین، یعنی محکوم له و محکوم علیه ابلاغ گردیده و دادگاه به دلایل شخص ثالث و طرفین دعوی به هر نحو و در هر محل که لازم بداند رسیدگی می‌نماید. دادگاه در صورتی که دلایل شکایت را قوی یافت قرار توقیف عملیات اجرایی را تا تعیین تکلیف نهایی شکایت صادر می‌کند. چنانچه دلایل شکایت قوی باشد، بر اساس ماده ۱۴۷ قانون، دادگاه می‌تواند، در صورتی که مال مورد اعتراض منقول باشد، با اخذ تأمین مقتضی، دستور رفع توقیف و تحویل مال را به معترض صادر نماید. به شکایت شخص ثالث بعد از فروش مال توقیف شده نیز به ترتیب فوق رسیدگی می‌گردد.

جزئیات مزبور، بادقتی قابل توجه، در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون پیش‌بینی گردیده است. اما سؤالی که مطرح می‌شود و باید در اینجا به آن پاسخ داده شود این است که «تکلیف نهایی» شکایت چگونه و در چه مرجعی تعیین می‌گردد. به عبارتی روشن تر باید مشخص نمود که «تکلیف نهایی» مالکیت مالی که

به عنوان مال محکوم علیه و حتی در بعضی موارد در تصرف او بازداشت گردیده و شخص ثالث با استناد به دلایلی نسبت به آن ادعای مالکیت نموده چگونه و در چه مرجعی باید تعیین گردد؟ قبل از پاسخ به این سؤال باید توجه نمود که منظور از تعیین «تکلیف نهایی» صدور چنان رأیی است که تکلیف «نهایی» مالکیت مال را، البته نسبت به محکوم علیه و ثالث شاکی، تعیین نموده و از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار باشد.

با توجه به نحوه انشای ماده ۱۴۷ قانون، در بادی امر به نظر می‌رسد، مدعی ثالث، اگرچه می‌تواند برای تحصیل قرار توقیف عملیات اجرایی «شکایت» خود را بدون رعایت تشریفات و پرداخت هزینه دادرسی به دادگاه تقدیم دارد اما چنین شکایتی منحصرأ می‌تواند به صدور قرار توقیف عملیات اجرایی و یا رفع توقیف از مال بازداشت شده و تحویل آن به ثالث، با اخذ تأمین، منتهی شود اما مدعی ثالث برای تعیین تکلیف «نهایی» می‌بایست اقامه دعوی نماید. در تأیید چنین نظری می‌توان به تشابه نحوه انشای ماده ۷۷۵ قانون آ.د.م. با ماده مرقوم و به طور کلی دادرسی فوری با مقررات مربوط به اعتراض ثالث «اجرایی» مورد بحث اشاره نمود. اما در عین حال این نظر با توجه به قسمت اخیر ماده ۱۴۶ نمی‌تواند قابل دفاع باشد. در حقیقت ماده اخیرالذکر مقرر می‌دارد که «مدعی حق برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود می‌تواند به دادگاه شکایت کند». طبق ماده ۱۴۷ نیز «شکایت» شخص ثالث در تمام مراحل بدون رعایت تشریفات و پرداخت هزینه دادرسی رسیدگی می‌شود.

بنابراین، باید نظر داد که قانونگذار، برخلاف اصل مقرر در ماده ۷۰ قانون آ.د.م. که شروع رسیدگی در دادگاههای دادگستری را محتاج تقدیم دادخواست و بنابراین اقامه دعوی دانسته است، مدعی ثالث اجرایی را، در طرح ادعای حق نسبت به مال یا وجه نقد بازداشت شده، از این تکلیف معاف و دادگاه را ملزم نموده است که به ادعای ثالث رسیدگی و نسبت به صدور حکم اقدام نماید. بدیهی است با پذیرش چنین نظری تکلیف «نهایی» مالکیت مال با توجه به

حکم صادره و لحاظ مقررات مربوط به شکایت از آراء محاکم تعیین خواهد گردید.

نتیجه

با توجه به مطالب مورد بررسی می توان نظر داد که اصولاً قسمت اول ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی، در خصوص صلاحیت مأمور اجرا، منصرف از موردی است که مال در تصرف محکوم علیه بازداشت گردیده و منحصرأ منصرف به مواردی است که مال بازداشت شده، در زمان بازداشت، نه تنها در تصرف محکوم علیه قرار نداشته بلکه در تصرف شخص ثالث معترض نیز نبوده است. در حقیقت چنانچه مال در تصرف ثالث معترض بازداشت گردیده، با توجه به ماده ۶۱، نظر به سکوت وی در زمان بازداشت، مال متعلق به محکوم علیه محسوب است و یا حداقل این که به ثالث متصرف، نظر به عدم ادعای حق در زمان بازداشت، نمی تواند تعلق داشته باشد. بنابراین، در صورتی که مال در وضعیتی بازداشت شده که محکوم علیه متصرف آن تلقی نگردیده، یعنی با ارائه قرائن و دلایل براساس منطوق ماده ۶۲، و در تصرف مدعی ثالث نیز قرار نداشته مدعی ثالث می تواند، با استناد به حکم قطعی یا سند رسمی که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف یا اقدامات اجرایی است، براساس قسمت اول ماده ۱۴۶، با مراجعه به قسمت اجرا، اموال بازداشت شده را آزاد و یا اگر در شرف بازداشت است از آن جلوگیری نماید.

اما چنانچه مال در تصرف محکوم علیه بازداشت گردیده، در هر حال، یا دلیل حق شخص ثالث غیر از سند رسمی یا حکم قطعی دادگاه باشد و یا از این قبیل اسناد است اما تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف نباشد مدعی حق می بایست به دادگاه مراجعه نماید. دادگاه «شکایت» و دلایل آن را به محکوم علیه و محکوم له ابلاغ و به هر نحو و در هر محل که لازم بداند رسیدگی و اقدام به صدور رأی می نماید. رأی دادگاه، با توجه به مقررات مربوطه و لحاظ ارزش مال بازداشت شده، که در صورتجلسه بازداشت منعکس است، می تواند قطعی و یا قابل تجدید نظر باشد.